

کسانی غیر مسئولانه و بی تخصص و تجربه و صلاحیت کافی شروع کنند به اظهار نظرهای ظاهر آراسته و رنگ و لعاب دار ولی تیز و قاطع، آن هم در پوشش علمی و بتوانند بر حدودی از اندیشه‌ها و یا احتمالاً تصمیم‌ها مؤثر واقع بشوند ولو اندک، چه اتفاقی می‌افتد؟

خوانندگان، چه مردم عادی باشند و چه کارشناسان و چه مسئولان، ممکن است به این اعتبار که نویسنده یک ماهنامه پر کار و وزین و علمی که متخصص‌های شناخته شده و مسئول را در خود گردآورده است، بیش از حد لازم به نوشته‌های بی پایه و آزمون و پندآمیز و انشاءگونه یک نویسنده مطالب اقتصادی دل ببندند و آن را باور کنند. چنین باوری در تصمیم‌های ایشان و در اظهار نظرهایشان مؤثر می‌افتد و موج تازه‌یی از باور یا تمایل را برمی‌انگیزد. نتیجه کار در یک جا به مسئولان سرایت می‌کند و ممکن است تصمیم‌گیری آنها را هم تحت تأثیر قرار دهد.

اصلاً فرض کنیم که چنین نیز نشود، آیا کار درستی است که کسانی قلم بگیرند و بر سر مسایل حساس اقتصادی کشور تحلیل بدهند و نسخه صادر کنند، در حالی که خودشان احتمالاً به یکی از صدها پرسش پایه‌یی که در درس‌های اقتصاد کلان، نظریه رشد، اقتصاد سیاسی، سیاستهای پولی و مالی، آمارشناسی اقتصادی و جز آن وجود دارد، نتوانند پاسخ دهند؟ آیا درست است که در مطبوعاتی که مایل هستند به افزایش آگاهی و فهم و شناخت مردم ایران کمک و آنان را به سطوح بالاتری از ادراک مسایل اجتماعی راهبری کنند، کسانی وارد شوند که اساساً نمی‌توانند هیچ نوع یاری به آموزش اقتصادی جامعه بکنند که سهل است، خودشان نیازمند آموزش پایه‌ها و مقدمات درسی موضوع مورد بحثشان باشند؟

البته که ممکن است در اینجا کسانی اعتراض کنند که مگر کارشناسان و نویسندگان و قلم بدست‌هایی که احتمالاً دارای تخصص و تحصیل و تجربه هم هستند حق ندارند درباره مسایل مهمی چون مسایل اقتصادی وارد بحث و گفتگوی قلمی شوند و از مطبوعات یاری بگیرند. در پاسخ این اعتراض باید گفت، البته که حق دارند، همانطور که من می‌توانم و ممکن است درباره موضوعی مانند قوانین ترافیکی اظهار نظر کنم. اما فراموش نکنیم که این اظهار نظر یا درد دل یا انتقاد و ایضاد گرفتن و ارائه طریق کردن مبتنی است بر ضابطه‌های عام و درک خود من از شرایط و تجربه‌ها و مطالعات عمومی و یا از همه مهمتر، در موارد خاص مبتنی است بر مطالعه تخصصی یا نیمه تخصصی طولانی مدت. مثلاً من حق ندارم مانند یک متخصص با ضابطه‌های تخصصی به اظهار نظرهای قاطع و لازم الاجرا از زمینه مهندسی ترافیک دست بزنم، چنانکه:

چراغ قرمز فلان جا زمان طولانی دارد و این باید معادل ۳۵ درصد کاهش یابد و در کنار آن مسیرهای حرکت هم در خیابانهای منتهی به سمتا الیه شرقی



مرگ سفید جمعی، تحمیق سیاه عمومی

توضیح مقدماتی

نویسنده این نامه، از همکاران ارجمند تحریریه ماهنامه است، با این وجود خواسته است سردبیری، نامه او را نه یک مقاله، که یک دیدگاه از یک شهروند تلقی کند، و همچنانکه دیدگاههای دیگران از سوی تحریریه مورد ارزیابی و نقد قرار می‌گیرد، این دیدگاه هم نقد و ارزیابی شود. خوانندگانی که با نوشته‌های دکتر فریبرز رئیس‌دانا آشنا نیستند، خود از لحن شوکه‌آمیز، و گاهی توأم با تردید این نامه، پی می‌برند چرا وی چنین راهی را برای چاپ مقاله خویش پیشنهاد کرده است.

از آن سو، فرض‌ها، داوری‌ها، اما و چراهای طرح شده در این نامه ایجاب می‌کند حداقلی از توضیح و پاسخ، هم برای نویسنده، و هم برای خوانندگان جستجوگر ماهنامه ارائه شود؛ حداقلی که ممکن است از حداکثر مجاز برای این بخش ماهنامه بیش و بیش تر باشد. اما چون موضوع حول یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین امور کشور دور می‌زند از خوانندگان گرمی تقاضا می‌کنیم درازنویسی استثنائی سردبیری در این بخش از ماهنامه را که امیدواریم تکرار نشود، بپذیرند و در عین حال با حوصله و سعادت صدر نوشته‌ها را با دیدی نقادانه مطالعه فرمایند.

جناب سردبیر ماهنامه گزارش - سلام

خواهشمندم بی توجه به قانون مطبوعات - چون تا اینجا کار من با شما در ارتباط با قانون نیست - و با توجه به اخلاق اجتماعی و فردی نویسندگی و کار با رسانه‌ها - چگونگی کار من با شما به حوزه مسئولیت‌پذیری گسترده انسانی مربوط می‌شود. گلابه‌نامه مرا که در واقع می‌تواند پایه‌یی برای یک هشدار جدی و گسترده و تکرار شدنی باشد چاپ

کنید. سپاسگزار می‌شوم که حتماً این کار را در زودترین موعد ممکن نشر مجله انجام دهید. نه اینکه خیال کنید هم اکنون جان کسی در دادگاهی یا بیگانه‌ی در خطر است یا ساختمانی در حال فروریختن است و یا داروی تقلبی در بازار می‌چرخد و یا بخاطر چیزهایی شبیه آن است که من اصرار و شتاب در چاپ نامه‌ام دارم. نه کار از اینها بدتر و مخاطره‌آمیزتر و آسیب‌رسان‌تر است، گرچه در ظاهر هیچکس برای گفتن آن اشتیاقی و شتابی ندارد. اما من گمان می‌کنم اگر هم اکنون هرچه زودتر این کار را نکنم، شاید خودم هم دچار سهل‌انگاری و فراموش‌کاری و مسئولیت‌گریزی رایج شوم. این است که هم اکنون اقدام می‌کنم. یعنی فکرها را جمع و جور کرده می‌نویسم و برای شما ارسال می‌دارم.

باری، عادت دارم به این چند تا شاگردی که هنوز با من تماس دارند و به یکدیگر چیزی می‌آموزیم - می‌دانسی که مدت‌هاست فرصت معلمی رسمی و حرفه‌یی از دست من خارج شده است - همیشه می‌گویم: «بچه‌ها، حواستان جمع باشد، با غیرت و مسئولیت و جدیت و البته همیشه با شادمانی بیکار دانش اقتصاد بپردازید. شما می‌دانید که اگر یک فرد جراح اشتباه و بی توجهی کند جان یک نفر را می‌گیرد، شما اما با بی توجهی و کم‌کاری و حرفهای غیرمسئولانه گفتنتان می‌توانید مرتکب چیزی بشوید که ۱ کشتار جمعی سفید نام دارد، یعنی موجب فشارهای مادی شوید که حاصل آن فقر، کاهش مواد غذایی و داروی مصرفی، بیکاری، اضطراب و تنش، کاهش طول عمر است. معنای این حرف این است که اگر روش کار شما بر روی زندگی ۶۰۰ هزار نفر اثر بگذارد و از هر مرسک فقط ۸ ساعت بکاهد حاصل می‌شود ۴۸۰۰۰۰۰ ساعت، یا ۲۰۰۰۰۰ روز که آن نیز یعنی ۵۴۸ سال و آن نیز یعنی زندگی ۸۶۶ نفر آدم.» حالا روی سخن من با شماست آقای سردبیر. اگر

خیابان باید تغییر جهت دهند، و اجازه افزایش سرعت مجاز به ۹۰ کیلومتر در آن محدوده شهری افزایش یابد و الی آخر. همه اینها هم نه از سر درددل و یا علاقه من به ترافیک‌نگاری و نه بخاطر تجربه روزمره از عبور در فلان خیابان و گلایه و تجربه مردم، بلکه به مثابه یک علم مطرح شود: «علم مهندسی ترافیک». حالا من چکاره‌ام، مثلاً لیسانس تاریخ. سابقه کار یا پژوهش در مهندسی ترافیک، صفر. تجربه درباره فلان خیابان، زیر صفر.

یادم می‌آید، یکی از عزیزان من، چندی پیش به من گفت که از شما (آقای سردبیر) شنیده است که اگر قرار باشد بر یک یادگار بجای مانده از من- نویسنده این چند سطر- تأکید کنید، این یادگار همانا آوردن بحث و مسایل اقتصادی، فراتر از مسایل ساده و پیش‌پا افتاده و سطحی مسایل مادی زندگی، به مطبوعات به منظور آموزش همگانی آن بوده است. گویا گفته بودید که من نویسنده، بحث اقتصاد را از حوزه تعارفها و رکوردداری‌های سیاسی و یا بحث‌های قیمت خیار و کدو و لنت ترمز به بحثی ریشه‌ی‌تر، اما قابل قبول برای بخش کارشناسی و کتاب خوان و روشنفکری کشور، تبدیل کرده‌ام. نظریه‌ها را باز کرده، با زبانی ویژه و زیر و بم‌دار و گاه دشوار یا سخت فهم، به اصطلاح «بومی» کرده‌ام و دیگر نسبت‌هایی از این دست. این لطف شماس‌ولی همانقدر کم لطفی است اگر نگویند و نویسد که آی مردم ایران زمین، دانش اقتصاد یکی از پیچیده‌ترین- و بقول در جای خود هم عینی‌ترین و کاربردی‌ترین و هم در عین حال انتزاعی‌ترین بل سوررنالیستی‌ترین- دانش‌های بشری است که باید با عمیق‌ترین و اصلی‌ترین دردها و آمل بشری سروکار پیدا کند. این دانش همانقدر گفتمان مردمی و گفتمان عام روشنفکری را می‌طلبد که فراگیری منظم و دانشگاهی و پله به پله و تمرین و تحقیق و کار و تفحص. کسی نباید بخودش اجازه بدهد بی‌داشتن شرایط لازم و زمینه‌های تحقیقی و آموزشی به اندرزگویی‌های اقتصادی بپردازد چنانکه درباره حلقه‌های تولید صنعتی، قیمت‌گذاری صنایع اساسی در بازارهای جهانی، اولویت‌ها و پارانها‌های بزرگ مقیاس و کلان داد سخن بدهد، چنانکه گویی بقیه‌یی وجود ندارند که در عالی‌ترین مراحل تخصصی قادر به تشخیص پایه و محتوای حرف ایشان باشند.

به راستی که گویا چنین کسانی هم وجود ندارند. عالمان اقتصاد، چه بسا که- چنین که می‌بینیم- صدایشان را در نمی‌آید از این که یک آقای مهندس یا تاریخ‌دان یا یک روزنامه‌نگار و قلم‌زن مسایل عام مربوط به افکار عمومی در مسایل جاری، بیاورد و درباره سیاستها و راهبردهای مثلاً اقتصاد صنعتی و یا سیاستهای پولی داد سخن بدهد و یا بگوید صادرات را توسعه دهید و از فروش هر کالای کشاورزی به خارج دریغ نورزید و نظایر آن. چرا؟ چون حالاً آمد زمانه این است که چنین بگویند و بنویسند. اما

روزنامه‌خوانها و مردم عادی هم از اینکه کسی شیرین قلمی کند و قصه‌پردازی و درباره سیاست خارجی قزاقستان همانقدر داد سخن بدهد که درباره صادرات صنایع نساجی و یا درباره شخصیت فلان چهره سیاسی بسیار مؤثر در زمان خود و یا درباره جنبش ملی کردن نفت، فقط ممکن است به سرگرم شدن دل خوش دارند و هیچ ندانند که واقعاً چه چیز را خوانده و پذیرفته‌اند و چرا- و بگذریم که از آنان که می‌فهمند و می‌دانند و می‌گویند و تأسف می‌خورند. باری کسی از نویسنده نمی‌پرسد جنابعالی درباره اصول دیپلماسی یا روابط بین‌الملل یا نظریه‌های جدید و قدیم مربوط به روابط کشورهای منطقه‌یی و جز آن، به کدام پایه نظری مجهز هستی یا کجای اسناد تاریخی مربوط به تحولات اجتماعی، نیروهای طبقاتی، ارتباط‌های بین‌المللی را کاویده‌یی و جز قصه‌سازی و قصه‌پردازی درباره کارتر و فلان خانم درباری یا فلان شخصیت معروف سیاسی چه کاری تحویل می‌دهی و به چه حقی با افکار عمومی این قدر نامسنولانه و حتی وقیحانه ورمی‌روی؟ بپله کسی نمی‌پرسد، اما تو، حیدری عزیز، لطفاً نامه مرا چاپ کن.

شخص خودت ممکن است با خواندن این نوشته از خودت یا از من بررسی که من اقتصاددان چرا مثلاً در حوزه استراتژی جهانی و آسیب‌شناسی اجتماعی و یا حمل و نقل و یا گاه در زمینه شهرسازی و معماری قلم زده‌ام. حالیا پاسخ؛ زیرا بی این توضیح‌یابی این پاسخ در واقع واعظ غیرمتعظ می‌شوم.

بکم این که این جانب بجز در رشته اقتصاد در زمینه جمعیت‌شناسی هم درس و کار پژوهشی کرده‌ام، پس بر پایه دو دیدگاه اقتصادی و اجتماعی می‌توانم نسبت به مسایل خاص زاویه دیدهای خاص خود را داشته باشم.

دوم این که من در حوزه علوم اجتماعی هستم و راجع به مسایل فنی کشاورزی یا شیمی صنعتی سخن نمی‌گویم در حوزه کار خودم هستم و اعتقاد به بهم‌پیوستگی مسایل در این حوزه دارم و در عین حال به ضرورت پایه‌یابی‌های تخصصی در نگرش به مسایل سیستمی. به این ترتیب در حوزه علوم اجتماعی البته به مسایل مورد علاقه و مورد پژوهش و مطالعه خود کماکان با زاویه دید اقتصادی و گاه جمعیت‌شناسی (که البته در این رشته چندان ادعایی در برابر استادان فن ندارم) می‌پردازم. نمونه آن اقتصاد حمل و نقل و اقتصاد منطقه‌یی و مناطق عقب مانده است.

سوم این که به مسایل سیاست جهان، به مثابه بخشی از دانش «اقتصاد سیاسی»، که اساسی‌ترین حوزه دانش اقتصاد است، نگاه می‌کنم. اما در همین چارچوب نیز بی‌پژوهش و یادگیری از استادان و از اسناد و کتابها و مقاله‌ها دست به اظهارنظری، مثلاً درباره آسیای مرکزی و یا امپریالیسم و یا نظامی‌گری جهانی، یعنی موضوعهای مورد تحقیق سالیان،

نمی‌زنم. بهر حال به خاطر عضویت فعال در گروه‌ها و نهادهای پژوهشی ذیربط گمان می‌کنم بتوانم در چارچوب اظهارنظرهای مسنولانه قرار داشته باشم.

چهارم این که من در زمینه‌های علمی دیگر، چون ریاضیات- با آنکه در این رشته تدریس کرده‌ام- هرگز به خود اجازة نمی‌دهم جز در حوزه محدوده ریاضیات کاربردی در اقتصاد اظهارنظری- آن هم قاطع- به عمل آورم. این کار اعتماد عمومی را از اهل قلم سلب می‌کند. من نیز چنین نمی‌کنم و از همکاران شما نیز می‌خواهم جایی که ریاضی‌دانان برجسته انجمن ریاضیات و فیزیک وجود دارد چنین نکنند.

پنجم در زمینه شهرسازی و معماری باز به عنوان یک کارشناس رشته خودم حرف می‌زنم. مگر نه اینکه در حدود ۱۵ سال است در دفتر مهندسی مشاور معمار و شهرساز در بخش برنامه‌ریزی و مطالعات شهری و منطقه‌یی کار می‌کنم-پس واضح است که می‌توانم و وظیفه دارم که دردهای زندگی اجتماعی و کالبدی شهری را بیان کنم- چنانکه همکاران معمار و شهرساز و برنامه‌ریزی شهری من هم ساد م این را از من می‌خواهند، چه از طریق بحث در درون حرفه و چه در دیدگاه عمومی. گمان می‌کنم معماران و شهرسازان (کالبدی) کشور پس از این همه زمان همکاری تنگاتنگ و گفت و شنودهای طولانی و نقد و اظهار نظر، بطور کلی بسپازند که شماری از جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و مدیران شهری می‌باید و می‌توانند با زاویه دید خود در حوزه عمومی کار آنان مشارکت کنند و یا اگر می‌توانند و حرفی برای گفتن دارند به تحلیل کالبد و فضا بپردازند.

ششم این که می‌رسیم به حوزه‌هایی چون آسیب‌شناسی اجتماعی. اگر مطالب را مطالعه بفرمایند می‌بینند که این یک اقتصاددان است که با زاویه دید خود و مبتنی بر باورهای بدست آمده علمی به مسئله می‌نگرد و نه یک آسیب‌شناس اجتماعی و یا جرم‌شناس.

هفتم و حرف آخر. من هم مثل همه اهل قلم که در حوزه مسایل و نقد اجتماعی می‌نویسند می‌توانم درباره آنچه می‌دانم مانند کارهای گوگول، درباره فساد و ارتشاء و یا درباره نقد کتاب اسطوره یا نقد معماری چیزهایی بنویسم بشرط آنکه خودم، خوانندگان، مدیران مجله، کارشناسان و علاقمندان به وجود حداقل هنجارهای علمی در آن باور داشته باشیم (و به همین سبب چه بسا مقاله‌ها را که چاپ نشده باقی گذاشتم). از همه مهمتر نباید به خود اجازة دهم از حوزه اظهارنظر مسنولانه و بقدر کافی مبتنی بر استدلال و دارای حرف تازه برای خوانندگان، و اتکای کافی دقت و مطالعه بطور کلی، خارج شدم. بهر حال، پس از آن باید بپذیرم که به برخی از مسایل صرفاً از سر ذوق نگاه می‌کنم، آنهم اگر فضای مجله و علاقه خوانندگان اجازة دهند.

کوتاه سخن، آنکه، حیدری عزیز، درگیر و دار ذهنی عجیبی افتاده‌ام. از یک سو، عمری است به تبادل آرا و اظهارنظرهای متقابل و باز بودن فرصت نقد و تحلیل و انتقاد اعتقاد داشته‌ام - و چنان‌که دانی، تاوان‌ها برای آن پرداخته و چه بسا خواهیم پرداخت. اما از سوی دیگر اعتقادی راسخ - مبتنی به تجربه - دارم دایر بر اینست که در حوزه‌های علمی و تخصصی اظهارنظرهای راهگشا یا نه و یا به اصطلاح آموزش به افکار عمومی و یا روی سخن کردن به اندیشمندان و جهت دهی به مسئولان کاری است بس خطیر و می‌باید بسیار سختگیرانه و مبتنی بر هنجارهای حرفه‌ای و تخصصی صورت گیرد.

تو خودت بگو، کدام یک از رویکردهای من نادرست است. اگر هر دو درست است، چگونه می‌توانیم به دوستانمان بگوئیم تا حد ممکن در حوزه خودشان و در زمینه‌هایی که واقعاً به درک تخصصی رسیده‌اند کار کنند. اشکالی ندارد که کسی پزشک قلب و یا متخصص اعصاب باشد اما اشکال در این است که او بجای آموزش انواع نیازها و چه باید کردن به زنان و مردان آسیب‌پذیر میهن در این دوره دود و اضطراب، و یا بجای کوشش در ارتقای بهداشت عصبی و روانی، کارشان را رها کنند و مثلاً به شعر نو در تانزانیا و یا به «شاعری به هر قیمت» در داخل بپردازند. گویا قرار است همه زنده یاد غلامحسین ساعدی شوند. او نماینده‌نامه‌نویس به واقع برتر و بزرگی بود و پس از مدتی هم، دیگر کار پزشکی نمی‌کرد، و بالاخره این که مگر همه باید و می‌توانند به صرف دست شستن از کار خود و قلم برگرفتن ساعدی شوند؟

با این که آن عالی جناب که مثلاً شیمی‌دان است حتماً جذب کند که در حوزه مسایل اقتصاد کلان و الگوهای رشد، مقاله دستورمندانه چاپ کند و یا آن آقای روزنامه‌نگار، که هنوز می‌خواهد در دریای پفکی دهه پنجاه باشد با جنجال‌انگیزی درباره سرشت تحولات سیاسی ایران و جهان چنان بنویسد که گویا هم اوست که همه چیز پشت و روی پرده را دیده و می‌بیند و می‌داند. و تأسف‌بار این که، این قلم زنان خودشان بدانند که برای اثر گذاشتن و چیز گفتن به مردم می‌نویسند ولی بی‌هیچ تردید، توان و صلاحیت و قابلیت لازم را نداشته باشند.

حیدری عزیز، من اولین بار است که این گونه مطلب تحویل یک نشریه آن هم از نوع وزینی چون مجله شما می‌دهم. نمی‌دانم چه کسی می‌رنجد یا نمی‌رنجد، یا کارنامه کارهای کنعان شده خود را در حرفهای من می‌یابد و به «خودتی» گفتن می‌پردازد. اما گمان نمی‌کنم آدم‌های با انصاف با من هم صدا نشوند که: صمیمیت، راست گویی، درست پنداری، مسئولیت و انسانیت بعد تازه‌تری هم دارد، گرچه در خیلی از نقاط جهان مدتهاست که دیگر چیز تازه‌یی نیست. و آن این که نه فقط اگر «تیغ به دست آری مردم نتوانی کشت»، بل اگر قلم و صفحه مجله هم در

اختیارت بود باز مردم را به گمراهی سیاه یا مرگ سفید روبرو نتوانی ساخت.

دوستدار، فریبرز رئیس‌دانا

سردبیری - اجازه می‌خواهم توضیحاتی را با نقل داستانی آغاز کنیم که بیشتر به شوخی می‌ماند... اما شوخی نیست، عین واقعیت است.

۴ سال قبل گروهی از روزنامه‌نگاران و نیز نمایندگان صدا و سیما و خبرگزاری جمهوری اسلامی برای بازدید از صنایع اراک و از جمله، پالایشگاه و پتروشیمی اراک که هر دو در شرف بهره‌برداری قرار داشتند، به این شهر دعوت شده بودند. در این سفر چه بدایع و عجایب که دیده و شنیده شد، بماند... فقط یک نمونه را می‌آوریم: بازدیدکنندگان پس از بازدید از پالایشگاه، در یک سالن کنفرانس حضور یافتند تا توضیحات رئیس آن را استماع کنند. ایشان توضیح داد و داد تا به اینجا رسید که با بهره‌برداری از این پالایشگاه ما از وارد کردن فلان تعداد بشکه نفت سفید و... از خارج بی‌نیاز می‌شویم.

یکی از حاضران حرف رئیس پالایشگاه را قطع کرد و پرسید: همیشه یک ابهام برای من وجود داشته که اگر لطف بفرمائید آن را حل کنید ممنون می‌شوم... ما می‌شنویم، می‌خوانیم و می‌نویسیم روزی مثلاً ۳ میلیون بشکه نفت صادر می‌کنیم به قیمت هر بشکه مثلاً ۱۳/۵ دلار (آن روزها قیمت نفت در بازارهای جهانی در همین حدود بود). می‌خواستیم بدانیم قیمت بشکه‌ها هم شامل همین مبلغ است یا پول آن را جداگانه دریافت می‌کنیم؟

خیال می‌کنید شوخی می‌کنیم؟ خیال می‌کنید طرف (سوال‌کننده) شوخی می‌کرد؟ خیر! ایشان چنین می‌پنداشت که ما اگر روزی ۳ میلیون بشکه صادرات نفت داریم، یعنی این که روزی ۳ میلیون بشکه ۲۰۰ لیتری نفت را در کشتی‌ها بارگیری می‌کنیم! حالا سمت این فرد را حدس بزنید؟ حتماً گمان می‌کنید کارآموز دوره روزنامه‌نگاری بوده؟ باز هم اشتباه کرده‌اید. ایشان دبیر بخش اقتصادی یکی از روزنامه‌های معتبر پایتخت بود!

امثال ایشان بودند که در جریان تصویب برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، و نیز در مورد بودجه‌های باصلاح بدون کسری! سالهای اخیر صفحات بسیاری از نشریات را پر می‌کردند. یا امثال ایشان بودند و یا امثال آدمی دیگر که الهای اقتصاد را می‌داند، اما آنچه را باید بنویسد، نمی‌نویسد. چرا؟ برای این که علاوه بر داشتن یک سمت حساس در یکی از بزرگترین و فراگیرترین واحدهای اقتصادی - صنعتی کشور دبیر بخش اقتصادی روزنامه‌ای است که از بودجه عمومی، برای پیشبرد مقاصد خصوصی تأسیس شده است!

اتفاقاً اگر قرار باشد نسبت به آینده خوشبین باشیم - به آن اولی می‌توان امید بست، زیرا طی

سالهای اخیر، با تعقیب خط مشی حرفه‌ای او مستوجه شده‌ایم استعداد، علاقه و پشتکار لازم را دارد، و هم اکنون می‌توان وی را تا حدودی روزنامه‌نگار اقتصادشناس (و نه اقتصاددان) نامید. اگر سیاست‌زدگی، فساد مالی و وسوسه‌های نفسانی او را به بی‌راهه نکشد، می‌توان انتظار داشت در آینده در رشته خویش فردی شاخص شود.

از پایان جنگ تجاوزکارانه عراق که زمینه برای رشد کمی و کیفی مطبوعات مساعد شد، دو گروه در عرصه مطبوعات اکثریت یافتند. دو گروهی که دو فرد فوق‌الذکر را می‌توان به عنوان شاخص هر گروه معرفی کرد. گروه اول جوانان علاقمند، غالباً پاک سرشت، پرشور اما احساساتی و تعلیم ندیده بودند که هرگز هم فرصت واقعی برای دیدن آموزش حرفه‌ای و عملی در روزنامه‌نگاری را نیافتند، و گروه دوم افراد درس خوانده (و گاه خوش قلم) بودند که در فضای دولتمردان و جناحهای سیاسی حرکت کردند و می‌کنند و طبعاً جز دفاع از دیدگاه و علائق روسای خود کاری دیگر نکردند و نخواهند کرد.

طیف سومی هم به عرصه مطبوعات این دوره آمدند که شامل روزنامه‌نگاران قدیمی بودند. قدیمی‌های درجه چهار - سه و دو. (درجه یک نداشتیم و نداریم). آنها که به «صمیمیت، راست‌گویی، درست‌پنداری، مسئولیت و انسانیت» - بسقول شما - و «تعهد به ارزش والای حرفه سرنوشت‌ساز روزنامه‌نگاری و قداست روحانی این حرفه» - بقول ما - پایبند بودند، خیلی زود میدان را بار دیگر خالی کردند؛ جز چند تن که شما آقای رئیس دانا آنها را کما بیش می‌شناسید. زیرا دریافتند بعضی‌ها به آنها به همان چشمی می‌نگرند که هندوها به طایفه نجس‌ها؛ از طرفی حتی قادر نیستند با کار شرافتمندانه نان بخور و نمیری از این حرفه برای خانواده‌شان تأمین کنند. آنها را هم که ماندند و بارشان را بستند شما می‌شناسید. اما مطالبی هست که شما و سایر اهل تحقیق و تفحص فقط به این دلیل که در متن این حرفه نیستید، از آنها بی‌خبرید.

یک مثال:

در سال ۱۳۶۷، در جمعی از روزنامه‌نگاران مسئولیت‌شناس، یکی از همان قدیمی‌های درجه سه که در مطبوعات ماند و به یمن ایجاد روابط تنگاتنگ با چند سازمان دولتی بار خود را بست، گفت: بله! ما در روابط عمومی فروشگاههای زنجیره‌ای... برای آنکه روابط حسنه‌ای با مطبوعاتی‌ها برقرار کنیم، یک سری بن‌های خرید مجانی به مبلغ... همراه با یک کیف چرمی شیک به خبرنگاران هدیه کرده‌ایم؛ (یعنی که آنها را خریدیم).

وای خدایا!

حاضران در آن جمع تنها کاری که نکردند تف انداختن به صورت این فرد بود. همه برآشفند؛ چراکه دیدند تاریخ در مورد فاسد کردن روزنامه‌نگاران

دارد تکرار می‌شود. البته بر آن روزنامه‌نگار درجه سه قدیمی حرجی نبود و نیست، ولی بر کسانی که ادعای آتشین انقلابی داشتند و گروهی دست به قلم ضعیف‌النفس را برده و بنده خود کردند چه؟

نتیجه این روش آن شد که حدود سه سال قبل در جریان استیضاح پرنجنال یک وزیر که به «استیضاح گلدانی» معروف شد (زیرا آراء درآمده از گلدان رأی‌گیری بعدها جنجال دیگری برانگیخت)، وزیر در پاسخ به یکی از اتهام‌هایی که نمایندگان به وی زده بودند گفت: این موضوع را فلان خبرنگار در فلان روزنامه نوشته و نوعی تسویه حساب است، زیرا آن خبرنگار از ما حواله فلان کالا را-

خواست و ما دادیم. دفعه بعد آمد حواله کلان‌تری خواست ولی ما ندادیم و او هم رفت و این حرفها را نوشت. (توضیح این‌که فردی که وزیر مزبور از او نام برده نه خبرنگار، که مسئول بخش اقتصادی یکی از روزنامه‌های پایتخت بود)

جل‌الخالق!

حتی یک نفر پیدا نشد از جناب وزیر بپرسد شما به چه حق و با کدام هدف به خبرنگار حواله ... می‌دهید (البته اگر راست می‌گویند)؟ جز این است که با این کارتان به روزنامه‌نویسی که باید منعکس‌کننده عملکرد واقعی دستگاه تحت مدیریت شما باشد نوعی حق‌السلوک داده‌اید. یا اگر هم هدفتان حق‌السلوک دادن نبوده، زمینه را برای فاسد کردن یک روزنامه‌نگار فراهم کرده‌اید.

در جریان یک استیضاح دیگر، وزیری دیگر در پاسخ به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در مورد پرداخت پسن غیروجه یک میلیارد

تومان یارانه به روزنامه‌ای نیمه‌دولتی - نیمه ارگانی که بیشترین نیروی کارآمد مطبوعاتی کشور را هم با پرداخت حقوق‌های کلان و مزایای وسوسه‌انگیز گوناگون به خود جذب کرده و از آنها کارمندانی بی‌بوی و خاصیت ساخته، شانه بالا انداخت و گفت: بله! این یک میلیارد تومان پرداخت شده، اما در زمان وزیر قبلی بوده... بروید علت را از ایشان سؤال کنید!

هیچ کس، حتی یک نفر پی‌گیر این قضیه نشد. گویی اتفاقی قانونی، شرعی و عادی روی داده است! لایه می‌پرسید این صغری کبری چیدن‌ها چه ربطی به مضمون نامه نویسنده دارد؟ خیلی هم ربط دارد.

آقای دکتر رئیس دانا! خوانندگان گرامی مطالب نشریات را چه کسانی گزینش می‌کنند؟ جز همین روزنامه‌نگاران؟ روزنامه‌نگارانی که یا

حداقل دانش مربوط به حرفه خود را ندارند یا از آن قماش هستند که ذکرشان رفت.

ما به مطبوعات سیاسی و عقیدتی کاری نداریم. هم آنها تکلیفشان را با مردم مشخص کرده‌اند و هم مردم می‌دانند مطالب چاپ شده در این قبیل نشریات چه خمیر مایه‌ای دارد (گو این‌که در این مطبوعات هم روزنامه‌نویسانی مسلط کار می‌کنند و گاهی مقالات و تحلیل‌هایی جالب هم در آنها چاپ می‌شود). اما در این میان وضعیت مطبوعات بظاهر مستقل است که دل را به درد می‌آورد. حداقل این مطبوعات باید به اولیه‌ترین قانونمندیهای حرفه روزنامه‌نگاری پایبند



باشند که غالباً نیستند.

یک قانونمندی روزنامه‌نگاری این است که دبیر یا سردبیر یا مسئول مقالات و گزارشها و تحلیل‌ها بدانند فردی که مطلبی را برای چاپ به آنها سپرده حق‌جو یا حداقل بی‌طرف هست یا خیر؟ در رشته مربوطه کمترین صلاحیت علمی را دارد؟ آمار، مستندات، شواهد و دلایلی که ذکر کرده متقن و قابل اتکا هست؟ موضوع با شرایط روز جامعه همخوانی دارد...؟

این است ریشه واقعی وضع پلشویی که دل دکتر رئیس دانا و امثال ایشان را به درد آورده است.

عزیزان! متولیان فرهنگ کشور! دست‌وختگان مسلت ایران! علاقمندان به حفظ دستاوردهای انقلاب...

بدانید مطبوعات سازنده‌ترین و مخرب‌ترین

سلاح در عصر حاضر است. یک مقاله به قلم دکتر حسین ابوترابی‌ان در همین شماره چاپ شده که شمه‌ای از اثرگذاری مطبوعات را مشخص می‌کند.

تا این حد با مقوله مطبوعات سطحی برخورد نکنید. گمان مبرید ایجاد دوره‌های آموزش روزنامه‌نگاری (چه دوره‌های دانشگاهی، و چه دوره‌هایی که وزارت ارشاد تشکیل می‌دهد) می‌تواند برای کشور روزنامه‌نگار تربیت کند.

هم اکنون در کشور نسل جدیدی از روزنامه‌نگاران فاعلند که اگر:

۱- در خدمت روزنامه‌های دولتی و نیمه دولتی نباشند.

۲- بتوانند زیر نظر چند فرد باقیمانده از روزنامه‌نگاران متبخر که سوابق قابل دفاعی هم دارند، آموزش عملی ببینند.

۳- از حداقل تأمین معیشتی برخوردار باشند.

۴- در برابر تهدید و مزاحمت صاحبان قدرت و پول زیر چتر حمایت قانون قرار گیرند.

۵- یک نظام مطبوعاتی کارآ امور ایشان را انتظام دهد.

دو - سه سال، بیشتر طول نخواهد کشید که مطبوعات ایران به چنان سطحی از کیفیت نائل خواهند شد که نه تنها بر افکار عمومی منطقه، بلکه بر افکار عمومی جهانیان هم اثرگذاری خواهند داشت.

در چنان روزگاری، وقتی مثلاً بودجه کل کشور به مجلس تقدیم می‌شود، تنها مجله گزارش نخواهد بود که با استفاده از حسن نیت اقتصاددانانی مثل آقای دکتر رئیس دانا، دکتر متوجه کیکلی، دکتر علی اکبر کرباسیان و...

جنبه‌های ضعف و قدرت آن را به تحلیل بکشد. بلکه همه مطبوعات، خصوصاً مطبوعات تخصصی می‌توانند سیلی از نقد و رهنمود هم به دولتی‌ها و هم به مجلس‌نشینان ارائه دهند تا بودجه‌ای از تصویب بگذرد که نقص کمتری داشته باشد.

یا هنگامی که برنامه‌های ۵ ساله توسعه ارائه می‌شود، صفحات مطبوعات بجای آن که جولانگاه بلامنازع دُرُفشانی‌های گروهی کارشناس‌نمای بی‌صلاحیت باشد، عرصه انعکاس دیدگاههای کارشناسی اهل فن خواهد بود.

در آن روزگار نه امثال آن روزنامه‌نگاری که هنوز در «دریای پفکی دهه ۵۰» شنا می‌کنند به عنوان کارشناس همه فن حریف شناخته خواهند شد، و نه از زبان یک روزنامه‌نگار متعهد خواهیم شنید که: ادامه انتشار نشریه‌ام با سبک و سیاق فعلی دیگر

امکان پذیر نیست. نه می توانم حقوق خبرنگار و نویسنده را بپردازم و نه کسی حاضر می شود به فریاد امثال من گوش بدهد که چرا سهم ما را از پارانه فرهنگی (کاغذ و فیلم به قیمت دولتی) نمی دهید تا بتوانیم لنگان لنگان به راهمان ادامه بدهیم. پس ناچارم یا مجله را تعطیل کنم، یا نشریه ای بدهم سراسر ورزشی- حوادثی- دادگاه خانواده ای- ازدواج و طلاق... یعنی من هم بشوم یکی از آنهایی که در لوای روزنامه نگاری خلق الله را تحمق می کنند. چنانکه ملاحظه می کنید، اگر حاصل بی مسئولیتی و بی کفایتی در عرصه هائی چون اقتصاد «مرگ سفید جمعی» است، مسئولیت شناسی، نداشتن صلاحیت علمی و تعهد لازم در عرصه ای بنام رسانه ها- و بویژه رسانه های نوشتاری- می تواند به قیمت بی خبری، و حتی تحمق عمومی تمام شود.

نکته تأسف انگیزی است. اما تأسف انگیزتر از آن تردیدی است که در قسمت انتهایی نامه آقای رئیس دانا احساس می شود. تردید در مورد این که وی از این بابت که بر نکته درست و برحقی انگشت نهاده، نگران است که مبادا از باورهای خویش عدول

کرده باشد، یا متهم شود که برای تبادل آراء حد و مرزی قائل است. این تردیدی است که خیلی ها پیش تر به آن دچار شده اند و ناگزیر سکوت و انزوا پیشه کرده اند. باید آنها را ملامت کرد؟

در کشوری که بارزترین مشخصه بسیاری از مطبوعات آن انگشت اتهام به سوی دیگران گرفتن (آن هم با هدف پرونده سازی) بوده و هست، حتی صبورترین افراد و پرطراقت ترین خدمتگزاران عرصه های علم و ادب و فرهنگ سرانجام مستأصل می شوند. این خصیصه مطبوعات ایرانی نه به دوران بعد از انقلاب مربوط و مختص است، نه به دوره پهلوی دوم و دوره نهضت ملی و دوره خفقان دیکتاتوری ۲۰ ساله و قبل از آن، بلکه از لحظه تولد مطبوعات ایران در ذات این مولود نهفته بوده و هنوز هم هست.

نه تنها روزنامه نگاران جوان معاصر، که حتی قدیمی ترها و کهنه کارها درکی علمی، جامع الاطراف و عمیق از کارکرد رسانه های مکتوب ندارند.

گروهی این رسانه ها را وسیله ای برای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی می پنداشته اند (و

می پندارند)، گروهی این رسانه ها را ابزار قدرت نمائی یا تحمیل عقیده و تمایلات خود می دانسته اند (و می دانند) و گروهی هم از روزنامه و مجله به عنوان وسیله ای برای تأمین معاش و صاحب آلاف و الواف شدن استفاده کرده اند (و می کنند). نگاه دولتمردان و متولیان امور مطبوعات (جز در موارد استثنائی) به مطبوعات نیز از این سه زاویه فراتر نرفته است. و همین نکته نام الامراضی است که مانع شده مطبوعات در ایران به عنوان یک ابزار ضروری زندگی در یک جامعه مدنی رو به تحول نهادینه شود.

و شگفتا که متولیان سابق و لاحق وزارت ارشاد، محققان روزنامه نگاری و نویسندگان دهها جلد کتاب و اثر تحقیقی پیرامون تاریخ مطبوعات در ایران، هرگز در صدد ریشه یابی این بیماری مزمن برنیامده اند.

شاید در آینده شاهد انتشار کتابچه ای با عنوان «رساله درباره ساختار کیفی مطبوعات ایران از آغاز تا امروز» باشیم. انشاء...

ماهنامه گزارش را برای خود و دوستانتان مشترک شوید

خواننده گرامی

اشتراک ماهنامه برای شما امتیازاتی دارد که اهم آنها عبارتست از:

- * ثبات قیمت، زیرا افزایش قیمت مجله شامل مشترکان نمی شود. * اطمینان از رسیدن به موقع و حتمی ماهنامه.
- * عدم صرف وقت برای مراجعه به کیوسک های مختلف و سرگردانی و احتمالاً عدم توفیق در تهیه آن به دلیل فروش رسیدن کلیه نسخه ها.

فرم اشتراک ماهنامه گزارش

اینجانب: فارغ التحصیل رشته: مسئولیت فعلی: ارائه دهنده تولیدات

به نشانی: کد پستی: خدمات

تلفن: فاکس: کد اشتراک قبلی: درخواست اشتراک ماهنامه گزارش را از شماره به مدت یک سال دارم.

لطفاً روی پاکت بنویسید «بخش اشتراک»

توضیحات:

۱- لطفاً وجه اشتراک را به حساب جاری ۱۸۸۸/۱۰ بانک صادرات شعبه ۷۹۰ تهران، خیابان دکتر متفح شمالی، شعبه نشی اسفندیاری (بنش گلزار)، قابل پرداخت در تمام شعب بانکها، واریز و اصل فیش آن را همراه درخواست اشتراک بوسیله صندوق پستی ۵۴۶۷-۱۴۱۵۵ تهران به دفتر مجله ارسال کنید.

● شماره های قبلی مجله هر نسخه ۲۵۰۰ ریال به فروش می رسد.

۲- علاقمندان به اشتراک در خارج از ایران می توانند به دو صورت زیر عمل کنند:

الف- مبلغ اشتراک را به حساب پس انداز شماره ۷۱-۱۴۱۹۲-۰۴۰۰۱۱۴ بانک ملی ایران شعبه پاریس به نشانی 43, avenue Montaigne - 75008 PARIS Telephone: 47.23.78.57 , Telex: 641 506 MELBAN به نام مجله گزارش واریز و اصل حواله را (آدرس و مشخصات با حروف بزرگ لاتین) به نشانی مجله گزارش، صندوق پستی ۵۴۶۷-۱۴۱۵۵ تهران- ایران با پست سفارشی ارسال کنند.

ب: معادل ریالی آن را توسط اقوام یا دوستان خود در ایران به حساب جاری ماهنامه گزارش واریز و قبض آنرا همراه با نشانی کامل (آدرس و مشخصات با حروف بزرگ لاتین) به نشانی مجله ارسال کنند.